

جایگاه عترت در تفسیر قرآن کریم - محمد بیابانی اسکویی

علمی- ترویجی

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**

سال هفدهم، شماره ۶۷ «ویژه قرآن و حدیث: پیوند ناگسستنی»، تابستان ۱۳۹۹، ص ۱۳۹-۱۶۵

جایگاه عترت در تفسیر قرآن کریم

محمد بیابانی اسکویی*

چکیده: نگارنده برای بررسی جایگاه عترت در تفسیر قرآن، مقاله را با تعریف کلمات عترت و قرآن و تفسیر آغاز کرده و مصداق عالمان به دانش‌های قرآن را بر اساس آیات و روایات معتبر مشخص می‌کند که کسی جز عترت پیامبر نیست. برای تأیید این نتیجه، به فهم اهل زمان نزول از آیات قرآن و نیز اختلاف مفسران در مورد معنای شفا بودن قرآن استناد می‌کند.

کلیدواژه‌ها: قرآن؛ عترت؛ تبیین قرآن؛ شب قدر؛ علم قرآن؛ تفسیر؛ شفا بودن قرآن.

*. پژوهشگر و مدرس حوزه علمیه قم m.biabani20@yahoo.com

۱. عترت

مقصود از عترت، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و فرزندان معصوم آن بزرگوار صلوات الله علیهم اجمعین هستند که به اعتقاد شیعه، دانش خود را از پیامبرگرامی اسلام ﷺ دریافت کرده‌اند. پیامبر ﷺ نیز دانشی را که از خدای تعالی دریافت کرده به آنان رسانده است. بعد از پیامبر ﷺ در میان امت جز امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد معصوم او کسی را نمی‌توان یافت که همه دانش پیامبر ﷺ را دارا شده باشند. شیعه معتقد است که هر دانش و فضیلتی را پیامبر ﷺ داشته، بعد از ایشان همه را عترت و اهل بیت او دارا شده‌اند.

در میان امت پیامبر ﷺ هیچ عالم و دانشمند و فیلسوف و عارفی نیست که مقام و جایگاه پیامبر ﷺ را بشناسد، اما در مقابل او برای خود رأی و نظری قائل باشد؛ چرا که همه امت، دانش پیامبر ﷺ را الهی می‌دانند و معتقدند که احدی با ایشان قابل مقایسه نیست. از نظر آنان خدای متعال، پیامبر خود را از تمام ویژگی‌های خلق آگاه ساخته و آن حضرت به آنچه خداوند متعال در خلق خویش قرار داده آگاهی دارد.

این آیه شریفه در مورد پیامبر ﷺ ما را به حقیقت امر آگاه می‌سازد.
و یَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ. (نحل، ۸۹)

و روزی که در هر امتی شاهی از خودشان برایشان برگزیم و تو را بر آنها گواه بیاوریم و فرو فرستادیم بر تو کتابی را که بیان هر چیزی است.
تعبیر امت در قرآن فقط در مورد فرزندان آدم علیه السلام استعمال نشده، بلکه تصریح شده که پرندگان و چرندگان نیز امت‌هایی مثل انسان‌ها دارند. به این دو آیه توجه کنیم:

وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ. (فاطر، ۲۴)

هیچ امتی نیست جز اینکه انذار کننده‌ای در میان آنها وجود دارد.
وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ، مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ. (انعام، ۳۸)



و هیچ جنبه‌ای در زمین نیست و هیچ پرنده‌ای با دو بال‌اش پرواز نمی‌کند، جز اینکه آنها امت‌هایی مثل شما هستند. ما در کتاب، از هیچ چیز فرو گذار نکردیم، سپس آنها به سوی پروردگارشان محشور می‌شوند.

بر این اساس می‌توان گفت خداوند در میان همه امت‌ها اعم از انسان‌ها و حیوانات، گواهانی از خود آنها قرار داده است. بر اساس آیه ۸۹ سوره مبارکه نحل، پیامبر ﷺ از سوی خدای تعالی گواه بر آنها قرار داده شده است. و این حکایت از مقام و جایگاه رفیع و والای پیامبر ﷺ در میان خلق و برگزیدگان‌اش دارد.

شاهد و گواه بودن بر امت‌ها و گواهان امت‌ها، بدون آگاهی از همه اعمال و کردار، افکار، اندیشه‌ها، مقاصد و اهدافشان امکان‌پذیر نیست. پس خدای تعالی چنین دانشی را به پیامبر ﷺ عطا فرموده است. به اعتقاد شیعه این دانش از سوی خدای متعال به امامان اهل بیت علیهم‌السلام یعنی عترت پیامبر ﷺ نیز عطا شده است.

۲. قرآن

بهترین و بالاترین، بلکه تنها معرف قرآن کریم، خود قرآن است. اگر غیر قرآن بخواهد قرآن را معرفی کند، باید خود را به حقیقت قرآن و صاحب قرآن نزدیک کند تا به واسطه او قرآن را بشناسد؛ چرا که ممکن نیست کسی از پیش خود و بدون ارتباط با صاحب قرآن، کتاب خدا را بشناسد و به آنچه در حقیقت قرآن نهفته است دست یابد. خدای متعال می‌فرماید:

نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ.

فرو فرستادیم بر تو کتابی را که بیان هر چیزی است.
در آیه دیگر آمده است:

مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ.

و ما در کتاب از هیچ چیز فروگذار نکردیم.

این دو آیه شریفه به صراحت بیان می‌کنند که خدای تعالی بیان هر مطلبی را در قرآن قرار داده و از هیچ چیزی فروگذار نکرده است.

در آیات متعددی بیان شده که دانش همه اشیا در «کتاب مبین» نهاده شده است.
و مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. (نحل، ۷۵)

و هیچ پوشیده‌ای در آسمان و زمین نیست جز اینکه در کتابی آشکار کننده موجود است.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْعُفُورُ * وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ، قُلْ بَلَى وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ، لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ، وَ لَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. (سبا، ۲-۳)

و آنان که کافر شده‌اند، می‌گویند: قیامت بر ما نخواهد آمد. بگو: چرا، سوگند به پروردگارم به یقین قیامت برایتان خواهد آمد. پروردگارم دانای غیب و پنهانی‌ها است، مثقال ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از او پنهان نیست. و هیچ چیزی از مثقال ذره کوچکتر و بزرگتر از آن نیست، جز اینکه در کتاب آشکار کننده هست.

در این آیات کریمه بیان نشده که مقصود از «کتاب مبین» همین قرآن کریم است، اما با توجه به دو آیه‌ای که پیشتر مطرح شد، بیان هر چیزی در قرآن آمده است. لذا حتی اگر «کتاب مبین» غیر از قرآن نیز باشد، به یقین همه علم و دانش آن در

قرآن کریم وجود دارد.

در آیات دیگر قرآن کریم، از کتاب دیگری سخن به میان آمده است که خداوند متعال درباره آن می‌فرماید:

آیه اول: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ. (حدید، ۳۳)

هیچ مصیبتی در زمین و در نفوس شما اصابت نمی‌کند، جز اینکه در کتابی پیش از به وجود آمدنش ثبت شده است. این امر بر خدا آسان است.

آیه دوم: أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ * قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيزٌ. (ق، ۳ - ۴)

آیا وقتی ما مُردیم و خاک شدیم، بازگشت خواهیم داشت؟ این بازگشتی دور است. ما به یقین می‌دانیم آنچه زمین از آنها کم می‌کند و نزد ما کتابی نگاه دارنده است.

آیه سوم: وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا. (نبأ، ۲۹)

و هر چیزی را به صورت کتاب و ثابت احصا و شماره کردیم.

بر اساس این آیات، خدای تعالی همه حقایق و وقایع و حوادث را در قرآن کریم جمع کرده است و هر موضوعی پیش از آنکه در کتاب دیگری ثبت گردد، در قرآن ثبت می‌شود. بنابراین دانش قرآن در علوم که مراجعه‌کنندگان از عالمان و دانشمندان از آن استفاده می‌کنند، محدود نمی‌شود؛ بلکه ممکن است خدای تعالی در آیه‌ای از قرآن علوم و دانش‌هایی قرار داده باشد که از حدود دانش تمام بشر خارج باشد؛ زیرا قرآن کلام خدای تعالی است که هر چیزی در خلقت به مشیت و اراده و تقدیر و قضای او رخ می‌دهد و هیچ امری بی‌اذن او تحقق نمی‌یابد.

خدای تعالی درباره قرآن می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا. (رعد، ۳۱)

اگر قرآنی بود که کوه‌ها به آن روان می‌شد یا زمین به آن پیموده می‌شود یا مردگان با آن سخن گفته می‌شد [بی‌شک همین قرآن بود] بلکه امر و فرمان همه‌اش از برای خداست.

در این آیه شریفه تصریح می‌کند که قرآن دانش و توانایی دارد که بتوان با آن چنین کارهای بزرگی را انجام داد و این امر، به خواست خدای تعالی از ناحیه آیات قرآن کریم به وجود می‌آید.

در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال می‌شود که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارث همه پیامبران است؟ حضرت در جواب می‌فرمایند: آری. راوی می‌پرسد از آدم تا خودش؟ حضرت در جواب می‌فرماید: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده، مگر اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آنها داناتر است.

راوی می‌پرسد: عیسی بن مریم مُردگان را به اذن خدا زنده می‌کرد. حضرت فرمود: راست می‌گویی.

گفت: سلیمان بن داود زبان پرندگان را می‌دانست، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر این مقامات توانایی داشت؟

حضرت بعد از بیان نکاتی در دانش حضرت سلیمان یادآور می‌شود که حضرت سلیمان توسط هدهد به سوی آب زیر هوا هدایت می‌شد؛ چرا که هدهد، آب زیر هوا را می‌شناخت، ولی خدای تعالی حضرت سلیمان را از آن آگاه نساخته بود، سپس می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ وَ قَدْ وَرَّثْنَا نَحْنُ هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِي فِيهِ مَا تَسِيرُ بِهِ الْجِبَالُ وَ تَقْطَعُ بِهِ الْبُلْدَانُ وَ تَحْيَا بِهِ الْمَوْتَىٰ. وَ نَحْنُ

نعرف الماء تحت الهواء. و إن فی کتاب الله لآیات ما یراد بها أمر إلا أن يأذن الله به، مع ما قد يأذن الله مما كتبه الماضون، جعله الله لنا فی أم الكتاب. إن الله یقول: وَ ما مِنْ غَائِیَةٍ فی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فی كِتَابٍ مُبِینٍ ثم قال: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَنَحْنُ الَّذِينَ اصْطَفانا الله عز و جل و أورثنا هذا الذی فیہ تبیان كل شیء. (الكافی، ج ۱ ص ۲۲۶)

به راستی خداوند متعال در کتاب خویش می‌فرماید: «قرآنی که با آن کوهها به حرکت درمی‌آیند و زمین به آن پیموده می‌شود و مردگان با آن به سخن درمی‌آیند». و ما این قرآن را که در آن چیزی هست که به واسطه آن کوهها به حرکت درمی‌آید و شهرها پیموده می‌شود و مردگان زنده می‌شوند، به ارث برده‌ایم. و ما آب زیر هوا را می‌شناسیم. در کتاب خدا آیاتی هست که امری از آنها اراده نشده، مگر اینکه خداوند به آن اذن دهد با آنچه اذن می‌دهد از کتبی که پیشینیان نوشته‌اند و خدای تعالی برای ما در امّ الکتاب قرار داده است. خدای تعالی می‌گوید: «و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتابی آشکار کننده هست». سپس می‌گوید: «سپس کتاب را به آنان که از بندگانمان برگزیدیم به ارث گذاشتیم».

پس ماییم کسانی که خداوند عزوجل ما را برگزیده است و این کتابی را که بیان هر چیزی در آن است، برای ما به ارث گذاشته است.

جهات دیگر دانش‌های قرآن که در آیات قرآن کریم بیان شده، عبارت است از اینکه قرآن هدایت و ذکر و برهان و نور و شفا و انذار و بشارت است.

۳. معنای تفسیر

تفسیر در لغت یعنی: «کشف المغطی و ابانه». «کشف المغطی»؛ یعنی برداشتن پوشش از روی چیزی، و «ابانه»؛ به معنای آشکار ساختن و هویدا کردن است. بر این اساس، واژه تفسیر بیانگر آن است که با مراجعه به متن بدون مفسّر نمی‌توان به مراد و مقصود آن متن دست یافت.

با توجه به معنای تفسیر، اگر بخواهیم درباره قرآن یا هر متن دیگری سخن بگوییم، با پرسش‌هایی مواجه خواهیم بود؛ که برخی از آنها مرور می‌شود.

سؤال اول: آیا قرآن به طور کلی نیاز به تفسیر دارد یا نه؟

پاسخ این سؤال خیلی روشن است، چون هیچ یک از کسانی که به قرآن مراجعه کرده است و می‌کند، تا به حال نگفته است که همگان در رسیدن به مراد خداوند متعال در تمام آیات آن، هیچ نیازی به تفسیر ندارند.

سؤال دوم: آیا فهم مراد خداوند متعال در همه آیات، جز اندکی از آیاتی که روشن و آشکار است، نیاز به تفسیر دارد و همگان نمی‌توانند از تک تک آیات به مراد خداوند دست یابند؟ در این صورت، آیا تفسیر قرآن در خود متن وجود دارد یا برای رسیدن به مراد آیات، باید به غیر آن رجوع کرد؟

پاسخ این سؤال اندکی دشوار است؛ چون برخی معتقدند که در تفسیر قرآن، نیاز به هیچ شخص یا متن دیگری غیر از قرآن وجود ندارد و با خود قرآن می‌توان مراد و مقصود خداوند متعال را از تک تک کلمات و جملات قرآن به دست آورد. اما گروهی دیگر می‌گویند که این امر بدون مراجعه به غیر قرآن، امکان‌پذیر نیست. گروه اول، اگر به اعتقاد خویش پای‌بند باشند، حتی برای سنت پیامبر ﷺ هم نباید نقشی در تفسیر قرآن قائل بشوند.

سؤال سوم: برخی کسان قائل به عدم نیاز قرآن در رساندن مراد خداوند متعال به غیر قرآن هستند. آیا اینان معتقدند که همگان، با توجه به قرآن، به مراد خداوند متعال در تک تک آیات قرآن پی می‌برند یا نیاز به افراد خاص وجود دارد که از خود قرآن مراد خداوند متعال را از آیات قرآن استخراج کرده و به دیگران ارائه کنند؟ اگر اینان معتقدند که همه نمی‌توانند، بلکه باید اشخاص خاص و ویژه این کار را بکنند، سؤال می‌شود این اشخاص باید چه ویژگی‌هایی داشته باشند؟

پاسخ به این سؤال هم روشن است. چون قرآن کریم علوم فراوان در باب احکام، اخلاق، تاریخ و معارف اعتقادی را در خود دارد. بعلاوه در احکام، خاص و عام، مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ وجود دارد. در نتیجه کسی که به تمام این جهات آگاهی نداشته باشد، نمی تواند به مراد خداوند متعال دست یابد. به عنوان مثال، در قرآن کریم در باره افراد خاصی نظیر ذوالقرنین و اسماعیل صادق الوعد و امثال آن سخن به میان آمده است. آیا امکان دارد کسی که به مباحث مربوط به این اشخاص در قرآن نگاه می کند، تمام خصوصیات فردی آنها را کاملاً بشناسد و نیازی به امر دیگری نداشته باشد؟

عالمان به دانش های قرآن

پیش از این بیان شد که قرآن در توصیف خود بیان می کند که در آن بیان هر چیزی است. آیات فراوانی در قرآن کریم روشن می کند که دانش های قرآن تمام شدنی نیست. در حدیثی از منصور بن حازم نقل شده است که می گوید:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ... فقلت للناس: أليس تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه و آله كان هو الحجة من الله على خلقه؟ قالوا: بلى.

قلت: فحين مضى صلى الله عليه و آله من كان الحجة؟ قالوا: القرآن.

فنظرت في القرآن، فإذا هو يخاصم به المرجى و القدرى و الزنديق - الذى لا يؤمن به حتى يغلب الرجال بخصومته - فعرفت أن القرآن لا يكون حجة إلا بقيم، فما قال فيه من شيء، كان حقاً.

فقلت لهم: من قيم القرآن؟ فقالوا: ابن مسعود قد كان يعلم، و عمر يعلم، و حذيفة يعلم.

قلت: كله؟ قالوا: لا.

فلم أجد أحداً يقال: إنه يعلم القرآن كله إلا علياً صلوات الله عليه، و إذا كان الشيء بين القوم، فقال هذا: لأدرى، و قال هذا: لا أدرى، و قال هذا: لأدرى، و قال هذا: أنا أدرى، فأشهد أن علياً عليه السلام كان قيم القرآن، و كانت طاعته مفترضة، و كان الحجة على الناس بعد رسول الله صلى الله عليه و آله، و أن ما قال في القرآن فهو حق.

فقال: «رحمك الله». (الكافي، ج ۱، ص ۱۶۹)

به امام صادق عليه السلام عرض کردم: به مردم [یعنی پیروان مکتب خلفا] گفتم: می‌دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجت خدا بر خلق خویش بود؟ گفتند: آری. گفتم: بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجت خدا چه کسی بود؟ گفتند: قرآن.

گفتم: من در قرآن نگاه می‌کنم، می‌بینم مرجئه، قدریه و حتی زندیق که ایمان به قرآن ندارد، با قرآن بر مؤمنان احتجاج می‌کنند و بر پیروان قرآن غالب می‌شوند. پس شناختم که قرآن به تنهایی و بدون قیّم حجت نمی‌شود؛ قیّمی که هر چه درباره قرآن بگویند، حق باشد.

پس به آنها گفتم: قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود می‌دانست و عمر می‌دانست و حذیفه می‌دانست.

گفتم: همه قرآن را می‌دانستند؟ گفتند: خیر.

پس من هیچ کس را پیدا نکردم که بگوید من همه قرآن را می‌شناسم جز علی عليه السلام هرگاه مشکلی در قرآن پیش می‌آمد، این یکی می‌گفت: نمی‌دانم. آن یکی هم می‌گفت: نمی‌دانم. سوّمی هم می‌گفت: نمی‌دانم، اما علی عليه السلام می‌گفت می‌دانم. پس من شهادت می‌دهم که علی عليه السلام "قیّم قرآن" بود و اطاعت از او واجب بود، و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجت خدا بر خلق بود و هر آنچه در مورد مراد از آیات قرآن می‌گفت، حق بود.

امام صادق عليه السلام فرمود: خدای رحمت‌ات کند.

این حدیث شریف به روشنی گویای این نکته است که احدی از خلق نمی‌تواند مدعی آگاهی کامل از علوم و دانش قرآن باشد، جز کسی که از ناحیه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به طور کامل، از علوم قرآن آگاهی یافته باشد. اما تا حال، کسی در میان

مسلمانان پیدا نشده که چنین ادعایی داشته باشد جز امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اولاد معصوم آن بزرگوار.

جالب این که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام شخصی ادعا می کرد که در قرآن تناقضاتی هست و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به شبهات وی پاسخ فرمودند؛ این داستان در ضمن حدیث مفصلی طبرسی نقل کرده است. (احتجاج، ج ۱، ص ۵۲۹)

نظیر این مطلب، از کندی فیلسوف عرب نیز نقل شده است که در قرآن به نظر خودش تناقضاتی یافته بوده که امام هادی علیه السلام به آنها پاسخ داده است. (بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۳۹۲)

این مطلب تا حدی شهرت دارد که در همه اعصار می بینیم تمام فرقه هایی که در میان مسلمانان پدید آمده اند، قرآن را پذیرفته اند و به آن استناد می کنند. مثلاً صاحبان سه نظریه دیدگاه خود را از قرآن می جویند: الف) کسی که قائل به سنخیت میان خالق و مخلوق است؛ ب) کسی که قائل به عینیت میان خالق و مخلوق است؛ ج) کسی که به طور کامل قائل به بینونت تامّ میان خالق و مخلوق است. هر سه گروه به آیاتی از قرآن کریم استناد می کنند.

نیز می بینیم در قرآن حروف مقطعه قرار داده شده است که تا به حال، احدی از رمز و راز آن خبری ندارد. از طرف دیگر قرآن خود را شفا می داند، ولی احدی نمی تواند به یقین و علم و آگاهی، دردها را با قرآن درمان کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام از روز اول در همه جا با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بوده است و هر جا آیه ای نازل می شد، با تمام خصوصیات آنها را یادداشت می کرده و کاملاً به آن آگاهی داشته است؛ تا آنجا که هر جا امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام نزول قرآن حضور نداشته، پیامبر صلی الله علیه و آله برای او باز می گفته است. در نتیجه آن حضرت تمام دانش قرآن را به طور کامل از پیامبر صلی الله علیه و آله فرا گرفته و به عنایت خدای تعالی، از گوشی

شنا و حفظ کننده برخوردار بوده، به گونه‌ای که آنچه را یاد گرفته بوده هرگز از یاد نمی‌برد و در بیان حق نیز، از عصمت پروردگار متعال برخوردار بوده است.

آیا معانی تمام کلمات قرآن برای یک عرب زبان روشن است؟

به نظر نمی‌رسد احدی از میان مسلمانان به این سؤال، پاسخ مثبت بدهد. چنان که گذشت، در قرآن شماری از سوره‌های آن با حروف مقطعه آغاز می‌شود که کسی نمی‌داند مراد از آن چیست.

نیز در آیه شریفه *فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ* (بقره، ۳۷) مراد از «کلمات» روشن نیست. اگر پیامبر *ﷺ* درباره این کلمات که خدای تعالی به واسطه آن‌ها توبه حضرت آدم را پذیرفته، سخنی نمی‌گفت، به یقین کسی نمی‌توانست از آن سخن بگوید. همین سان در باب دیگر جزئیات مربوط به قصص حضرت آدم و دیگر انبیای سلف *ﷺ* که جز با تبیین رسول خدا روشن نمی‌شود.

نکات پنهان در تمام قصص قرآنی بسیار بیشتر از آن است که بتوان در این مجال بیان کرد.

در آیات قرآن کریم، در باره صلا، صوم، حج، تیمم، طهارت، زکات، قصاص و ... سخن گفته شده که درک حقیقت و کیفیت آن‌ها از خود قرآن کار اندیشمندان بشر نیست، بلکه حجت‌های خدا باید آن را بیان کنند.

شناخت مواردی مانند: اراده خداوند متعال و تفاوت آن با مشیت و تقدیر و قضای الهی، شناخت حقایقی همچون کتاب مبین، عرش و کرسی و آسمان‌های هفتگانه و زمین‌هایی که در قبال آسمانها وجود دارد، و نیز شناخت طینت‌ها و بیان حقیقت آن‌ها، به یقین از عهده کسی برمی‌آید که مورد عنایت و تعلیم خاص خدای تعالی قرار گرفته باشد و حقایق به او الهام شود.



نزول قرآن در شب قدر

آیاتی از قرآن کریم، از نزول قرآن در شبی از شب‌های ماه مبارک رمضان خبر می‌دهد:

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ. (بقره، ۱۸۵)

ماه رمضان‌ی که قرآن در آن نازل شده و برای مردم هدایت است.

حم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ. (دخان، ۳-۱)

حم. سوگند به کتاب آشکار کننده. ما آن را در شبی مبارک نازل کردیم. ما همواره اندازار کننده‌ایم. در آن شب همه امور، حکیمانه جدا می‌شود. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. (قدر، ۱)

به راستی ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم.

قرآن در شب قدر که از شب‌های ماه رمضان است، نازل شده است. اما بیان نشده که این ماه رمضان در کدام یک از سالها بوده است. نیز بیان نشده که آن شبی که قرآن در آن نازل شده، کدام شب از ماه رمضان بوده است.

همچنین مقصود از قرآنی که در شب قدر نازل شده بدون رجوع به عترت چندان روشن نیست. توضیح این که فهم کسانی که آیات قرآن را در زمان نزولش می‌شنیدند، با فهم ما از قرآن متفاوت بوده است؛ آن‌ها از قرآن همین مجموعه‌ای را که از سوره حمد شروع می‌شود و با سوره ناس خاتمه می‌یابد، نمی‌فهمیدند و قرآن برای آنان در آن زمان این معنا را نداشت. آیا می‌توان با رجوع به قرآن به تنهایی بیان کرد که در آن زمان وقتی کلمه "قرآن" گفته می‌شد، چه اندازه از مصحف فعلی مورد نظر بوده است؟ آیا همه کسانی که این آیه را می‌شنیدند، از همه آیاتی که تا آن زمان نازل شده بود، اطلاع داشتند و می‌دانستند که مراد و مقصود خداوند





متعال، همان اندازه از قرآن است که تا حال نازل شده است؟ یا قرآن در نظر آنها مجموعه‌ای از وحی الهی بود که در طول نبوت پیامبر ﷺ قرار بود بر ایشان نازل شود؟ این پرسش‌ها امروزه برای ما مطرح است، اما از خود قرآن و مفسران آن کلامی در پاسخ آن نداریم.

فهم اهل زمان نزول از آیات قرآن

قرآن به تدریج در طول بیست و سه سال بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ نازل شده است. لذا اگر لازمه فهم کلمات و آیات قرآن تدبیر در تمام قرآن باشد، در این صورت می‌بایست اصحاب برای درک مقصود خداوند، از یک آیه تا نزول همه قرآن و ابلاغ آن از سوی پیامبر ﷺ صبر می‌کردند، لذا پیش از آن فهم آیات و کلمات قرآن برای آن‌ها میسر نبوده است. روشن است که پیامبر ﷺ بعد از نزول تک تک آیات قرآن کریم آن‌ها را به اصحاب ابلاغ کرده و بعد از ابلاغ آیات نازل شده به اصحابش نفرموده که آنچه از این الفاظ و جملات می‌فهمید، مراد خداوند متعال نیست و برای فهمیدن مراد خداوند متعال باید تا نزول تمام آیات قرآن صبر کنید. پیامبر ﷺ هرگز چنین امری را به اصحابش نفرموده، چرا که این امر با اصول تبلیغ فرامین و معارف الهی تنافی دارد.

نکته دیگر این که ما هرگز میزان فهم مردم عصر نزول از آیات قرآن کریم را نمی‌دانیم. برای ما روشن نیست که اطلاعات و آگاهی‌های آن‌ها از تاریخ و قصص، حکمت‌ها و معارف ربوبی و خلق نیکوی الهی چه اندازه بوده تا حد دریافت و درک آن‌ها از آیات قرآن را بفهمیم. اکنون که نزدیک به پانزده قرن از آن دوران سپری شده و اطلاعات بشر در حوزه‌های مختلف دانش به شدت تکامل پیدا کرده است، آیا می‌توانیم بگوییم دریافت ما با آن‌ها فرق نکرده است؟ اگر دریافت ما با آن‌ها از آیات قرآن متفاوت باشد، در این صورت این اختلاف فهم و دریافت، از

کجا ناشی شده است؟ به این آیه توجه کنیم:

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ. (یونس، ۸۷)

به موسی و برادرش وحی کردیم که در مصر برای قوم خویش منزلهایی بگیرید و منزل‌های خویش را قبله قرار دهید و نماز را به پای دارید و به مؤمنان بشارت ده.

این آیه مربوط به بخشی از داستان حضرت موسی و هارون علیه السلام است. در این آیه واژه قبله و صلاة به کار رفته است. آیا فهم کسی که کاملاً از معنای قبله و صلاة در بنی‌اسرائیل آگاهی دارد و می‌داند که فهم آنها از این واژه چه بوده، با کسی که علی‌رغم تسلط کامل بر زبان عربی، هیچ اطلاعی از آن ندارد، یکسان است؟ آیا فردی که کاملاً بر زبان و ادبیات عرب مسلط است، می‌تواند بگوید مراد خداوند متعال از این دو واژه همان است که او بر اساس لغت می‌فهمد؟ بدون تردید قبله و صلاة در آن زمان حدودی خاص داشته که یک فرد مسلط به زبان عربی هیچ‌گاه نمی‌تواند به آن حدود دسترسی داشته باشد. حتی اگر تمام آیات قرآن را زیر و رو کند، باز هم نمی‌تواند به حدود کامل مراد خدای تعالی از این دو واژه اطلاع یابد. به یقین احدی از مفسران قرآن، بدون آگاهی از شرایط آن زمان نمی‌تواند ادعا کند که مراد از قبله و صلاة در آیه فوق را می‌داند.

در نتیجه برای درک معنا و به بیان دقیق‌تر معانی مورد نظر خداوند از کلمات و آیات قرآن کریم، جز رجوع به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و کسانی که به طور کامل علوم و دانش آن حضرت را بعد از ایشان دارا شده‌اند، چاره‌ای نیست.

شفا بودن قرآن و اختلاف مفسران در آن

در سه آیه از قرآن کریم، خداوند متعال قرآن را به عنوان شفا وصف می‌کند.

قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ. (یونس، ۵۷)

موعظه و شفای آنچه در سینه‌هاست، از ناحیه پروردگارت برایتان آمد.

وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ. (اسراء، ۸۲)

از قرآن چیزی که شفا و رحمت برای مؤمنان است، نازل می‌کنیم.

ءَ اَعْجَمِي وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ. (فصلت، ۴۴)

آیا آن عجمی و عربی است؟ بگو: قرآن برای آنان که ایمان آورده‌اند، هدایت و شفاست.

در آیه اول، قرآن به طور مطلق شفای آنچه در سینه‌هاست ذکر شده است، اعم از مؤمن و غیرمؤمن. این آیه از جهت ایمان و غیر آن اطلاق دارد و از جهت شفا، به آنچه در سینه‌هاست اختصاص یافته است.

در دو آیه دیگر، از جهت آنچه در سینه و غیرسینه است، اطلاق دارد؛ اما از جهت ایمان و غیرایمان اختصاص به مؤمنان دارد.

در تفسیر عیاشی، از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارشان علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

شكا رجل إلى النبي صلی الله علیه و آله و سلم وجعاً فی صدره، فقال: استشف بالقرآن، لأن الله يقول: «و شفاء لما فی الصدور». (تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۱۳۴)

مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دردی که در سینه‌اش بود شکایت کرد. حضرت به او فرمود: از قرآن شفای خود را طلب کن که خدای تعالی می‌فرماید: «قرآن برای آنچه در سینه‌هاست، شفاست».

سیوطی نیز در الدر المنثور روایاتی در شفا بودن قرآن نقل کرده است، از جمله:

جاء رجل الى النبي فقال: إني اشتكى صدري. فقال: اقرأ القرآن. يقول الله تعالى: شفاء لما فی الصدور. (الدر المنثور، ج ۳ ص ۳۰۸)

مردی خدمت پیامبر ﷺ رسید و از درد سینه شکایت کرد. حضرت فرمود: قرآن بخوان، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: «شفاست بر آنچه در سینه‌هاست». نیز نقل کرده است که:

اخرج ابو الشيخ عن الحسن قال: إنّ الله سبحانه و تعالى جعل القرآن شفاء لأمرضكم. (همان) خدای سبحان و تعالی قرآن را شفای امراض تان قرار داده است. در این روایات، قرآن را به عنوان شفای مرض‌های جسمی همه معرفی می‌کند و آن را مختصّ مرض‌های روحی نمی‌داند.

شفا بودن قرآن در برخی ترجمه‌های قرآن

چنان که گذشت، در آیه ۸۲ سوره اسراء "شفا" به طور مطلق آمده است؛ اما متأسفانه برخی از مترجمان، بدون توجه به این مطلب، شفا را از معنای اطلاقی انصراف داده و مختصّ شفای روحی و معنوی اجتماعی دانسته‌اند؛ به عنوان نمونه در ترجمه المیزان می‌خوانیم:

و ما آنچه از قرآن فرستیم، شفای دل و رحمت الهی بر اهل ایمان است؛ ولیکن کافران را به جز زیان نخواهد افزود. (ترجمه المیزان، ج ۱۳ ص ۲۵۰)

در ترجمه‌ای دیگر آمده است:

و از قرآن، آنچه را که برای مؤمنین شفا و رحمت است، فرو می‌فرستیم (شفا از امراض معنوی و اجتماعی) و بر ستمکاران جز زیان (روحی و اجتماعی) نمی‌افزاید. (ترجمه مشکینی)

دیگری می‌نویسد:

و ما آنچه از قرآن فرستیم، شفا (ی دل) و رحمت (الهی) برای اهل ایمان است و ظالمان را جز زیان (و شفاوت) چیزی نخواهد افزود. (ترجمه الهی قمشه‌ای)

شفا در آیه ۸۲ سوره اسراء از نگاه مفسران

در تفسیر المیزان می‌نویسد:

فمعنی قوله: «و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين». و نزل إليك أمراً يشفي أمراض القلوب و يزيلها و يعيد اليها حالة الصحة و الاستقامة، فتمتع من نعمة السعادة و الكرامة. (الميزان، ج ۱۳ ص ۱۸۴)

معنای آیه این است که به شما امری را فرو فرستیم که مرض‌های دل را شفا می‌دهد و از بین می‌برد و آنها را به حالت صحت و استقامت برمی‌گرداند و موجب می‌شود از نعمت سعادت و کرامت بهره ببرد. طبرسی می‌نویسد:

وجه الشفا فيه من وجوه: ... و منها ان تبرك به و بقرائته و يستعان به على دفع العلل و الاسقام، و يدفع الله به كثيراً من المكاه و المضار، على ما تقتضيه الحكمة. (مجمع البيان، ج ۶ ص ۶۷۳)

شفای قرآن وجوه مختلفی دارد: ... از جمله وجوه شفای قرآن، این است که انسان به قرآن و به قرائت آن تبرک جویند و به واسطه آن بر دفع معلولیت‌ها و مریضی‌ها کمک گرفته شود و به واسطه آن بسیاری از مکاره و ضررها بر اساس حکمتی که اقتضای آن را دارد، دفع گردد. فخر رازی می‌خوانیم:

«و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة»، و لفظة «من» هاهنا ليست للتبعيض بل هي للجنس، كقوله: «فاجتنبوا الرجز من الأوثان» (حج، ۳۰) و المعنى: و نزل من هذا الجنس الذي هو قرآن ما هو شفاء. فجميع القرآن شفاء للمؤمنين.

واعلم ان القرآن شفاء من الأمراض الروحانية، و شفاء أيضاً من الأمراض الجسمانية؛ اما كونه شفاء من الأمراض الروحانية فظاهر ... و اما كونه شفاء من الأمراض الجسمانية فلاّن التبرک بقرائته يدفع كثيراً من الأمراض ... و يتأكد ما ذكرنا بما روى أنّ النبي ﷺ قال: «من لم يستشف

بالقرآن فلا شفاه الله تعالى». (تفسیر کبیر، ج ۳۱ ص ۳۸۹)

لفظ «من» در این آیه برای بیان جنس است نه به معنای تبعیض، مانند این آیه: «از رجس که از جنس بت‌هاست دوری کنید». معنای آیه این چنین است: از این جنس که قرآن است، چیزی که شفاست می‌فرستیم. پس همه قرآن برای مؤمنان شفاست. و بدان که قرآن، هم از مریضی‌های روحی شفاست، هم از مریضی‌های جسمانی. شفا بودنش از مریضی‌های روحی روشن است... و شفا بودنش از مریضی‌های جسمانی، به جهت آن است که تبرک به قرائت آن کثیری از مریضی‌ها را دفع می‌کند....

و گفته ما را این حدیث پیامبر ﷺ تأکید می‌کند که فرمود: کسی که از قرآن شفا نخواهد، خداوند شفایش نمی‌دهد. طوسی می‌نویسد:

وجه الشفا فيه من وجوه: ... و ثالثها إنه يتبرک به فیدفع به كثيراً من المکاره و المضار علی ما یصح و يجوز فی مقتضى الحکمة. (التبیان، ذیل آیه)

شفا در قرآن کریم وجوهی دارد؛ ... وجه سوم آن که به قرآن برای دفع بسیاری از مکاره و ضررها براساس مقتضای حکمتی که صحیح و جایز باشد، تبرک می‌شود.

بنابر این روشن شد که درباره مداوای امراض جسمانی با مراجعه به قرآن، در میان مفسران اختلاف است. بسیاری از مفسران با پذیرفتن اطلاق آیه معتقدند که چنین امری در قرآن کریم وجود دارد؛ اما برخی بر این باورند که آیه کریمه اطلاق ندارد، بلکه بر اساس آن و آیات دیگر، شفای قرآن به امراض روحی و معنوی و اجتماعی اختصاص دارد.

اما دیدیم که قرآن کریم تبیان هر چیزی است و خداوند متعال از هیچ چیزی در

کتاب مبین خود فروگذار نکرده است. بر این اساس، هر اتفاقی در هر جایی بیفتد در قرآن بیان شده است؛ فرقی نمی‌کند که آن اتفاق افتادن برگه از درختی باشد یا سر بر آوردن دانه‌ای از زیر خاک یا بروز اختلالی در بدن انسان باشد. اما مهم این است که این ناحیه از علم قرآن، به یقین در دست هر کسی نیست؛ بلکه آن را باید از دانش پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام جستجو کرد. درباره سوره حمد روایات متعددی رسیده است که خداوند متعال به واسطه آن همه مریضی‌ها را شفا می‌دهد. امام صادق علی‌ه السلام می‌فرماید:

أما الشفاء من علم القرآن لقوله: «ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين» لأهله، لا شك فيه و لا مریة؛ فأهله أئمة الهدى الذين قال الله: «ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا». (تفسير عیاشی، ج ۲ ص ۳۱۵)

شفا از علوم قرآن است، به دلیل این آیه شریفه: «[قرآن را فرو می‌فرستیم] آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان». شک و شبهه‌ای نیست که شفا بودن قرآن برای اهل آن است و اهل قرآن امامان هدایت‌اند که خدای تعالی درباره آنها فرموده است: «آنگاه کتاب را به بندگان خودمان که آنها را برگزیده‌ایم به ارث گذاشتیم». این روایت نیز بیان می‌کند که به طور مطلق، شفای هر دردی در قرآن وجود دارد؛ ولی دانش آن به همگان داده نشده، بلکه به عده‌ای خاص از بندگان الهی که خداوند آنها را به این مقام برگزیده، عطا شده است.

دیدگاه برخی از مفسران در باره آیه ۸۹ سوره نحل

خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً. (نحل، ۸۹)

و ما کتاب را بر تو فرو فرستادیم که بیان همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

در تفسیر نمونه آمده است:

از مهمترین مباحث که در آیات فوق به میان آمده، «تبیان کلّ شیء» بودن قرآن است. «تبیان» (به کسر «ت» یا فتح آن) معنی مصدری دارد، یعنی بیان کردن. و از این تعبیر با توجه به وسعت مفهوم «کلّ شیء» به خوبی می‌توان استدلال کرد که در قرآن، بیان همه چیز هست، ولی با توجه به این نکته که قرآن یک کتاب تربیت و انسان‌سازی است که برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه‌های معنوی و مادی نازل شده است، روشن می‌شود که منظور از همه چیز، تمام اموری است که برای پیمودن این راه لازم است؛ نه اینکه قرآن یک دائرة المعارف بزرگی است که تمام جزئیات علوم ریاضی و جغرافیایی و شیمی و فیزیک و گیاه‌شناسی و مانند آن در آن آمده است. (تفسیر نمونه، ج ۱۱ ص ۳۶۱)

صاحب تفسیر نمونه سپس حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که در آن حدیث تصریح شده خداوند بیان هر چیزی را در قرآن نازل فرموده و امام علیه السلام به خدا سوگند یاد می‌کند که خدا در قرآن، از هیچ چیزی که بندگان به آن نیازمندند فروگذار نکرده است، تا اینکه هیچ بنده‌ای نتواند بگوید اگر این امر حق باشد، خدا در قرآن نازل می‌فرمود. (نورالثقلین، ج ۳ ص ۷۴۰)

همچنین حدیثی به همین مضمون از امام باقر علیه السلام نقل کرده و آن‌گاه می‌نویسد: حتی در روایات اسلامی اشاره روشنی به این مسأله شده که علاوه بر ظاهر قرآن و آنچه توده مردم و دانشمندان از آن می‌فهمند، باطن قرآن نیز اقیانوسی است که بسیاری از مسائل که فکر ما به آن نمی‌رسد، در آن نهفته است. این بخش از قرآن، علم خاص و پیچیده‌ای دارد که در اختیار پیامبر و اوصیای راستین اوست؛ چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: ما من امر یختلف فیه اثنان إلا و له اصل فی کتاب الله عزّ وجلّ، و لکن لا تبلغه عقول الرجال.

تمام اموری که حتی دو نفر در آن اختلاف دارند، اصل و ضابطه‌ای در قرآن دارد؛ ولی عقل و دانش مردم به آن نمی‌رسد. (تفسیر نمونه، ج ۱۱ ص ۷۵)

صاحب تفسیر در اینجا پذیرفته است که مقصود خداوند متعال از «تبیاناً لکلّ شیء» علم مربوط به تکامل فرد و جامعه در همه جنبه‌های معنوی و مادی است. ایشان تصریح می‌کند که این قسمت از دانش قرآن را توده مردم و دانشمندان می‌فهمند؛ اما دانش‌هایی که از باطن قرآن استفاده می‌شود هم کم نیست و در احادیث به آن اشاره شده است. احادیثی که ایشان نقل کرده، مربوط به ریاضی، فیزیک و شیمی و امثال آن نیست؛ بلکه مربوط به اختلاف اشخاص و نیازهایشان در زندگی مادی و معنوی آنها است، لذا آن احادیث را مربوط به باطن قرآن می‌داند نه ظاهر آن که همه می‌فهمند.

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که آیا ممکن است کسی وظیفه فردی و اجتماعی خویش را نسبت به مطلبی بداند، بدون آنکه از حقیقت آن آگاهی داشته باشد؟ بر این اساس، از نظر صاحب تفسیر نمونه، علم و آگاهی به تمام خصوصیات و ویژگیهای موجودات در ظاهر قرآن وجود ندارد و این حوزه از دانش قرآن مربوط به باطن قرآن است که آن هم در دست امامان معصوم علیهم‌السلام است. نتیجه این که تنها امامان معصوم علیهم‌السلام از طریق باطن قرآن به تمام خصوصیات اشیاء علم و آگاهی دارند نه عموم مردم و دانشمندان آنان، می‌پرسیم: پس چگونه ممکن است عموم مردم و دانشمندان آنان بتوانند از ظاهر قرآن به وظایف فردی و اجتماعی خویش - اعم از مادی و معنوی - در ارتباط با موجودات جهان به طور کامل آگاهی یابند؟! به نظر می‌رسد این سخن صحیح است که قرآن ظاهری دارد و باطنی، اما بیان ظاهر و باطن در تفسیر این آیه به خوبی روشن نشده است. بدین روی، با توجه به سؤالی که طرح شد، در نهایت نمی‌توانیم فرق ظاهر و باطن را از این

تفسیر تشخیص دهیم.

در تفسیر المیزان نیز می‌خوانیم:

و إذ كان كتاب هداية لعامة الناس و ذلك شأنه، كان الظاهر أنّ المراد بكلّ شيء كلّ ما يرجع إلى أمر الهداية، ممّا يحتاج إليه الناس في اهتدائهم، من المعارف الحقيقيّة المتعلّقة بالمبدء و المعاد و الأخلاق الفاضلة و الشرائع الإلهيّة و القصص و المواعظ؛ فهو تبيان لذلك كلّّه. (الميزان، ج ۱۲ ص ۳۲۴)

قرآن کتاب هدایت برای همه مردم است و شأن قرآن همین است؛ پس روشن است که مراد از تعبیر به «کُلّ شيء» همه اموری است که به هدایت مردم باز می‌گردد؛ یعنی تمام چیزهایی که مردم در هدایت یافتن به آنها نیاز دارند، اعمّ از معارف حقیقی در ارتباط با مبدء و معاد و اخلاق ارزشمند و شرایع الهی و قصّه‌ها و پندها. پس قرآن بیان همه اینهاست.

در این تفسیر نیز بیان نشده است که بیان بودن قرآن در ارتباط با مبدء و معاد و قصص و شرایع، آیا برای عموم مردم است یا برای تعدادی خاصّ از بندگان برگزیده الهی که حامل دانش قرآن هستند؟ نیز بیان نشده است که اگر قرآن تمام علوم و دانش‌ها را در خود داشته باشد، با هدایت بودن آن برای عموم مردم منافات پیدا می‌کند؟ اگر خدای تعالی تمام علوم و دانش‌ها را در قرآن به صورتی خاصّ برای بهترین بندگان خویش عطا کند، و دیگر مردمان در دستیابی به علوم خاصّ قرآنی به آنها محتاج باشند، و برایشان لازم باشد به آنها رجوع کنند، چه اشکالی در فهم قرآن و استفاده عموم مردم از قرآن به وجود می‌آید؟!

زمخشری می‌نویسد:

فان قلت: كيف كان القرآن تبياناً لكلّ شيء؟ قلت: المعنى أنّه بيّن كلّ شيء من امور الدين، حيث كان نصّاً على بعضها؛ و إحالة على السنّة، حيث أمر فيه باتّباع رسول الله ﷺ و طاعته.

(کشاف، ج ۲ ص ۱۲۸)

اگر بگوییم: چگونه قرآن بیان همه چیز است؟ جواب می‌دهیم: معنای آیه این است که خداوند در قرآن همه امور دین را بیان کرده است؛ برخی را به نص خود قرآن و برخی با احاله به سنت پیامبر ﷺ چون در قرآن امر فرموده است که از پیامبر ﷺ اطاعت و پیروی کنند.

در نگاه زمخشری، قرآن به دلالت ظاهری به صورت کامل بر امور دینی دلالت نمی‌کند؛ بلکه برخی مطالب به ظهور و نص بر امور دینی دلالت دارد و خداوند برخی دیگر را به سنت پیامبر ﷺ حواله داده است.

پس بنابر نظر وی، در رساندن امور مربوط به دین نیز، بیان همه چیز به صورت کامل و با تمام جزئیات، در قرآن نیامده است.

نظر زمخشری از این جهت درست است که همگان نمی‌توانند با رجوع به قرآن، به تمام آنچه خدای تعالی از دین در قرآن آورده است، دست یابند؛ بلکه باید به سنت پیامبر ﷺ نیز رجوع کنند. اما وی روشن نکرده است که آیا پیامبر ﷺ سنت خویش را از علوم قرآن کریم دریافت می‌کند یا نه؟ زمخشری همچنین می‌گوید: پیامبر ﷺ از سوی خدای تعالی به عنوان امام و پیشوای واجب الطاعة نصب شده است؛ پس هر آنچه امر و نهی می‌کند، در قرآن ریشه دارد. این سخن صحیح است؛ اما آیا این امر نشان می‌دهد که قرآن "تبیان کل شیء" است؟ در احادیث بسیاری، اهل بیت علیهم السلام تصریح و تأکید کرده‌اند که دانش قرآنی که تبیان همه چیز است، پیش ماست.

مرحوم کلینی به روایت از عبدالاعلی مولى آل سام آورده که امام صادق علیه السلام فرمود: و الله إني لأعلم كتاب الله من أوله إلى آخره، كأنه في كفي؛ فيه خير السماء و خير الأرض و خير ما كان و خير ما هو كائن. قال الله عز وجل: فيه تبیان كل شیء. (الكافی، ج ۱ ص ۲۲۱)

سوگند به خدا من کتاب خدا را از اول تا آخرش می‌دانم، به گونه‌ای که تمام آن

در کف دست من است؛ خبر آسمان و خبر زمین و خبر آنچه شده و آنچه می‌شود در آن است. خدای عزّ وجلّ می‌فرماید: در قرآن بیان هر چیزی است.

عبدالرحمن بن کثیر نقل کرده که امام صادق علیه السلام ذیل آیه «قال الذی عنده علم من الكتاب أنا أتیک به قبل أن یرتدّ إلیک طرفک»^۱ فرمود:

قال: ففرّج ابو عبدالله علیه السلام بین اصابعه، فوضعها فی صدره، ثم قال: و عندنا و الله علم الكتاب كله. (همان)

گفت: امام صادق علیه السلام انگشتان خویش را گشود، دستهایش را به سینه گذاشت و فرمود: سوگند به خدا علم همه این کتاب نزد ما است.

این دو روایت به روشنی دلالت دارند که علم کتاب، علمی دقیق و کامل است که محدود به دانش دینی نمی‌شود؛ بلکه هر امری که اتفاق می‌افتد و می‌تواند اتفاق بیفتد، با تمام جزئیات و خصوصیات آن، در قرآن بیان شده و خداوند متعال، علم آن را به امامان اهل بیت علیهم السلام عطا فرموده است. اهل بیت علیهم السلام با دارا بودن علم قرآن می‌توانند کارهایی انجام دهند که حتی برخی اولیا مانند آصف بن برخیا از انجام آن ناتوان بوده‌اند، زیرا بخشی از علم کتاب به او داده شده بود، اما امامان اهل بیت علیهم السلام همه علم کتاب را از خدای تعالی دریافت کرده‌اند.

حماد لحّام نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

نحن و الله نعلم ما فی السماوات و ما فی الأرض و ما فی الجنّة و ما فی النار و ما بین ذلک. فبهتّ انظر الیه. قال: فقال:

یا حمّاد إنّ ذلک من کتاب الله، إنّ ذلک من کتاب الله، إنّ ذلک من کتاب الله. ثم تلا هذه الآية: «و یوم نبعث فی کلّ امة شهیداً علیهم من أنفسهم، و جئنا بک شهیداً علی هؤلاء» (نحل، ۸۹)؛ «و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکلّ شیء و هدی و رحمةً و بشری للمسلمین»؛ انه من کتاب

۱. کسی که نزد او علمی از کتاب بود گفت: من او را تا چشم به هم بزنی می‌آورم.

الله. فیه تبیان کلّ شیء، فیه تبیان کلّ شیء. (بحارالانوار، ج ۸۹ ص ۸۶)

سوگند به خدا ما آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه در بهشت و آنچه در آتش و آنچه میان آنهاست، همه را می‌دانیم.

راوی می‌گوید: من با شنیدن این سخنان، مات و مبهوت به او نگاه می‌کردم. امام فرمود:

ای حمّاد! سه بار فرمود: به یقین این از کتاب خداست. سپس این آیه را تلاوت کرد: «و روزی که در هر امتی فردی از خود آنان به عنوان گواه بر آنان برانگیزیم و تو را بر آنها گواه می‌آوریم» «و فرو فرستادیم بر تو کتاب را که بیان هر چیزی در آن است و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است». [امام افزود] به یقین آن از کتاب خداست که بیان هر چیزی در آن است، بیان هر چیزی در آن است. یعقوب بن حارث و عبیده و عبدالله بشر می‌گویند: از امام صادق علیه السلام شنیدیم که فرمود:

إِنِّي لأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِينَ، وَأَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَأَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ، وَأَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ. ثُمَّ مَكَثَ هَنِيئَةً، فَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ كَبُرَ عَلَيَّ مِنْ سَمْعِهِ، فَقَالَ: عَلِمْتَ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، يَقُولُ: فِیْهِ تَبْیَانُ كُلِّ شَيْءٍ. (همان)

به یقین من می‌دانم آنچه در آسمان‌هاست و آنچه در زمین‌هاست، و می‌دانم آنچه در بهشت است و می‌دانم آنچه در آتش است، و می‌دانم آنچه شده و آنچه می‌شود. سپس اندکی درنگ کرد و دید آنچه فرموده، بر شنونده بزرگ می‌آید. بدین روی فرمود: من آنها را از کتاب خدا می‌دانم. خداوند می‌فرماید: در قرآن بیان همه چیزهاست.

نتیجه نهایی این است که دانش قرآن از جهت محتوا هیچ محدودیتی به امری خاص ندارد، اما از جهت حاملان آن، به گونه‌ای نیست که همگان به آن دست

یابند، بلکه خداوند آن را به عده‌ای مشخص و محدود از بندگان خویش عطا می‌کند.

منابع

قرآن کریم.

۱. الهی قمشه‌ای مهدی؛ ترجمه قرآن (الهی قمشه‌ای)؛ قم: انتشارات فاطمة الزهراء؛ ۱۳۸۰ ش.
۲. سیوطی جلال الدین؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی؛ ۱۴۰۴ ق.
۳. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۴. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق سید محمد باقر خراسان، نجف: دارالنعمان للطباعة والنشر، ۱۳۸۶ ق.
۵. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو؛ ۱۳۷۲ ش.
۶. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی؛ با مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیرعاملی.
۷. العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة؛ تفسیر نور الثقلین؛ تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم: اسماعیلیان؛ ۱۴۱۵ ق.
۸. عیاشی، محمد بن مسعود؛ تفسیر العیاشی؛ تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ق.
۹. فخرالدین رازی، محمد بن عمر؛ تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی؛ ۱۴۲۰ ق.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامية؛ ۱۴۰۷ ق.
۱۱. مشکینی، علی؛ ترجمه قرآن، قم: الهادی؛ ۱۳۸۱ ش.
۱۲. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دار الکتب الإسلامية؛ ۱۳۷۴ ش.